غدیر خم دلیل خاتمیّت دین اسلام

حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی طباطبایی

یکی از اساسی‌ترین اصول قرآن کریم این ادّعاست که اسلام دین خاتم و نبی مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله خاتم انبیاست.
﴿ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول‌الله وخاتم‌النبیین وکان‌الله بکل شیء علیما﴾[1]
این ادعای قرآن کریم از چه راهی باید ثابت شود؟ دلیل این ادعا چیست؟ برهان این اصل قرآنی که اسلام، آخرین شریعت و قرآن کریم، آخرین پیک وحی تشریعی و نبی مکرّم اسلام، آخرین فرستاده خداست، چیست؟
اول باید معنای واژه «خاتم» بررسی شود، آنگاه دلیل خاتمیت تبیین گردد. بین «خاتَم» و «خاتِم» فرق است: «خاتِم» یعنی ختم‌کننده و «خاتَم»، گذشته از آن معنا، مفهوم دیگری هم دارد و آن «کامل‌کننده و تمام‌کننده» است. اگر عدّه‌ای در یک صف ایستاده باشند، آخرین نفر صف، ختم‌کننده آن صف خواهد بود و به او می‌گویند: «خاتم»؛ اما پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که قرآن از او به‌عنوان خاتَم‌النّبیین یاد می‌کند؛ یعنی آخرینِ پیامبران است؟ اگر صرفاً به‌معنای آخرین پیامبر باشد؛ یعنی در بین پیامبرانی که از طرف خداوند سبحان مبعوث شدند، آن حضرت آخرین آن‌هاست، این‌چنین آخر بودن، فضل و کمالی برای ایشان نیست.
قرآن کریم نمی‌فرماید که وجود مبارک پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خاتِم انبیاست؛ بلکه می‌فرماید: خاتَم انبیاست، «خاتَم» صرفاً به‌معنای آخرین نیست؛ بلکه آخرینی است که کامل‌کننده است؛ اینکه به انگشتر می‌گویند: «خاتَم» برای همین است. توضیح این مطلب آن است که وقتی کسی نامه‌ای را می‌نویسد، آنگاه که نامه تمام شد، یعنی هرچه که می‌بایست نوشته شود، نوشته شد، پایان نامه را امضا می‌کند، نامه ناتمام امضا نمی‌شود. امضای هر نامه به‌معنای تمام شدن و کامل شدن مطالب آن نامه است. اگر امروز نوعاً پایان نوشته‌ها را امضا می‌کنند، در زمان‌های گذشته، اکثر مردم، پایان نامه‌ها و نوشته‌ها را مُهر می‌کردند. هر کس برای خود مُهری داشت، و هر کس جمله ای یا کلمه ای را به‌عنوان رمز شخصی انتخاب می‌کرد و آن را روی نگین انگشتری حکاکی می‌کردند. این انگشترهای حکّاکی‌شده همیشه همراه آن‌ها بود و به‌عنوان مُهر و امضا از آن استفاده می‌کردند. هر گاه مطلبی یا نامه‌ای را که می‌نوشتند، وقتی تمام می‌شد، با آن انگشتر نامه را مُهر می‌کردند؛ لذا به این جهت انگشترها را خاتَم می‌گویند. نامه ختم شده؛ یعنی خاتَم بر آن زده شد.
پس اگر «خاتَم» به‌معنای ختم‌کننده‌ای است که کامل‌کننده و تمام‌کننده هم باشد، از این رو پیک وحی تشریعی به وسیلهٔ نبی مکرّم اسلام مُهر خورد و ختم شد، یعنی دین کامل شد. پس دلیل اصل خاتمیّت دین اسلام کامل بودن آن است.

• چگونه باید فهمید دین اسلام کامل است؟

اگر خواستیم بفهمیم، کمال دین به چیست و آیا این دین کامل است یا نه، باید محورهای اساسی دین را بررسی کنیم. دین اسلام سه محور اساسی دارد؛ اگر این سه محور سالم بود، این دین کامل است و اگر هر یک از این سه محور نقص و کاستی داشت، این دین کامل نخواهد بود.

بیان محور سه گانه دین و بررسی آنها:

۱. اصلی‌ترین محور دین، انزال وحی تشریعی از طرف خداوند سبحان و فرستادن قانون اساسی دین به‌وسیله پیک وحی تشریعی برای رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ ۲. تبیین و تفسیر وحی و حفاظت و حراست از دین و قانون اساسیِ آن دین؛ ۳. اجرای دین؛ دینی که از طرف خداوند سبحان آمده است، باید اجرا شود. اگر دین و قانون اجرا نشود، هیچ فایده‌ای ندارد.

• محور اول، فرستادن وحی تشریعی و قانون اساسی از سوی خداوند برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

بر اساس جهان‌بینی توحیدی، خالقیت منحصراً از آن خدای سبحان است؛ یعنی خالق انسان و جهان فقط خداست و فقط خدا، خالق انسان و جهان است؛ همان‌طور که آفرینش مخصوص خدای سبحان است، ربوبیت و پرورش هم، منحصراً از آن اوست، ربّ و پرورانندهٔ هر شیء باید خالق آن باشد.

لذا ربوبیت حق‌تعالی اقتضا می‌کند، برای تکامل و پرورش انسان آیین‌نامه و قانون اساسی وضع کند. بر این اساس، وضع قانون باید از طرف خدا باشد. این قانون در قالب وحی تشریعی، به‌وسیله پیک وحی از طرف خدای سبحان برای رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل می‌گردد، خود رسول هم که از طرف خدا مبعوث شده است، هم گیرنده وحی تشریعی و هم مبیّن و مجری آن است؛ یعنی اگر وضع قانون از طرف خداست، مبیّن و مجری آن هم، حتماً باید از طرف خدای سبحان تعیین گردد.

از این‌رو رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همانند دیگر انبیا علیهم‌السلام، یک دعوی و ادعا دارد و یک دعوت؛ ادعای او این است که من پیغمبرم؛ یعنی از طرف خدای سبحان مبعوث شده‌ام. پیغمبر با معجزه این ادّعا را ثابت می‌کند؛ پس معجزه، دلیل اثبات ادعای پیغمبری هر پیامبری است. وقتی با معجزه – اعم از معجزه قولی یا فعلی – ثابت کرد که پیغمبر و فرستاده خداست، آنگاه دعوت را شروع می‌کند؛ یعنی وحی الهی را به مردم ابلاغ و در جامعه اجرا می‌نماید.

پس محور اول دین اسلام، فرستادن وحی از طرف خدای سبحان و دریافت وحی و ابلاغ آن به‌وسیله رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. قرآن کریم مدّعی است که آنچه به‌عنوان وحی تشریعی از طرف خدای سبحان می‌بایست نازل بشود و حضرت دریافت کند، نازل شده و رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دریافت کرده و به مردم نیز ابلاغ نموده است. آن‌حضرت این ادّعا را در چند مرحله به اثبات می‌رساند.

مرحله اول: خدای متعال به وجود مقدس رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله امر فرمود که در مقام تشریع، غیر از وحی مُنزل چیزی از طرف خودش نگوید: ﴿لاتحرّک به لسانک لتعجل به﴾[2]، تو مأمور و رسولی که در مقام دعوت، فقط وحی الهی را به مردم ابلاغ کنی.

مرحله دوم: ذات اقدس اله خبر داد که رسول مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در درعوت، غیر از وحی الهی چیزی نمی‌گوید: ﴿ان هو الا وحی یوحی﴾؛[3] حق‌تعالی تأیید فرمود که پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مقام دعوت، هر چه می‌گوید، وحی الهی است.

مرحله سوم: خدای سبحان فرمود: رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در ابلاغ وحی الهی چیزی را کم نمی‌گذارد، در مقام دعوت نسبت به وحی الهی بُخل نمی‌ورزد؛ هرچه وحی الهی است، در مقام تشریع ابلاغ می‌کند: ﴿وما هو علی الغیب بضنین﴾.[4]

مرحله چهارم: هر چیزی که مردم تا روز قیامت به آن احتیاج داشته باشند، در قالب وحی تشریعی، بر قلب مطهر رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده و چیزی فروگذار نشده است: ﴿ما فرطنا فی الکتاب من شیء﴾[5].

پس در محور اول دین، نقصی وجود ندارد. وجود مبارک رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تا زمانی که در قید حیات بودند، تمام وحی تشریعی را دریافت کرده و آن را نیز ابلاغ نمودند و چیزی از وحی باقی نمانده است؛ یعنی این‌چنین نیست که مثلاً عمر شریف آن‌حضرت کفایت نکرده باشد و در هنگام ارتحال آن‌حضرت، هنوز مقداری از وحی باقی مانده باشد. بر این اساس، با ارتحال آن‌حضرت، پیک وحی تشریعی خاتمه یافت.

• محور دوم، تبیین و تفسیر دین و حفظ و حراست از وحی الهی

باید دانست که قرآن کریم به‌تنهایی دین نیست؛ دینی که تأمین‌کننده سعادت دنیا و آخرت مردم است تا روز قیامت، قرآن است همراه با تبیین و تفسیر معصوم علیه‌السلام؛ زیرا قرآن کریم قانون اساسی کلی دین است. این قانون کلی و وحی تشریعی مطلقاتی دارد که باید با تفسیر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و معصوم علیه‌السلام تقیید آن تبیین شود، عموماتی دارد که باید تخصیص آن تبیین گردد و اصول کلی در آن مطرح است که باید جزئیات آن تشریح شود؛ مثلاً اصل مسأله نماز و روزه و حج و مانند این‌ها در قرآن بیان شده است؛ ولی کیفیت و جزئیات آن باید به‌وسیله رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تفسیر و تبیین گردد.

و از طرفی، وحی تشریعی که از سوی خدای متعال برای وجود مبارک پیغمبر خاتَم صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است، نیاز به حفاظت و حراست دارد تا حریم وحی الهی از شرّ بیگانگان محفوظ و مصون بماند و کسی چیزی به آن اضافه نکند و یا از آن چیزی کم نکند. اگر وحی الهی حفاظت و حراست نشود و دست‌خوش بیگانگان قرار گیرد، از بین می‌رود. دینِ تحریف‌شده نمی‌ماند؛ لذا دین اگر حافظ نداشته باشد و از آن حفاظت نشود، کامل نیست. اگر دین دست‌خوش بیگانگان قرار گیرد، تمام نیست؛ دینی که در مقام بقا احتمال تحریف در او باشد، ناقص است. کمال دین در این است، آنچه که وحی تشریعی الهی است، محفوظ بماند؛ یعنی هم حدوثاً دین کامل باشد و هم بقاءاً کامل بماند.

بر این اساس وجود مقدس رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم مبیّن و مفسر دین اسلام است و هم حافظ و نگهبان حریم وحی الهی است. آن‌حضرت هم در تبیین دین با تمام وجود سعی و تلاش فرمودند و هم برای حفظ و حراست و حی الهی از هیچ کوششی فروگذار ننمودند.

• محور سوم، اجرای قانون اساسی دین و پیاده شدن قرآن در زندگی اجتماعی و فردی

اگر وحی پیاده نشود و احاکم دین اجرا نگردد، هیچ نقشی در سعادت انسان ندارد

بدون تردید اهیمت یک قانون به اجرای آن است. اگر قانون و آیین‌نامه عمل نشود، ارزشی ندارد. وحی تشریعی که قانون اساسی دین است، اگر پیاده نشود و احکام آن اجرا نگردد، هیچ نقشی در سعادت انسان نخواهد داشت. قرآن کریم، آیین‌نامه فطرت انسان است و این آیین‌نامه به دست رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله داده شده است تا آن را در متن جامعه و زندگی انسان‌ها پیاده کند. وجود مبارک آن‌حضرت مجری دین و ولیّ مردم است. او ولیّ دین نیست؛ بلکه ولیّ مردم است. کمال دین به اجرای آن است. اگر دین ضمانت اجرایی نداشته باشد، کامل نیست. اگر احکام دین مجری نداشته باشد و دین تحت عنوان یک سلسله قوانین تئوری در لابه‌لای کتاب‌ها باشد، تأثیری ندارد. پس با داشتن مجری که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، در این محور نیز دین کامل است.

با بررسی محورهای سه‌گانه دین معلوم شد که با وجود رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقص در این محورهای اصلی دین اسلام نیست؛ زیرا خود آن‌حضرت عهده‌دار این محورها بودند؛ چون هم قرآن بر آن‌حضرت نازل شد، هم مبیّن حقایق و معارف و احکام دین بودند و هم حافظ و مجری وحی الهی.

در این مقام از بحث، چند امر باید بررسی شود:

• امر اول: تبیین قلمروی دین اسلام

آیا قلمروی دین اسلام محدود به وجود عنصری خاتَم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله در دنیاست؟ قرآن کریم مدّعی است که اسلام دین جهان‌شمول است. به‌عنوان مقدمه باید به این مطلب توجه داشت که انبیای الهی به‌لحاظ قلمروی نبوت و رسالت، سه دسته‌اند: دسته اول: پیامبرانی که قلمروی رسالت آن‌ها هم از جهت زمان محدود است و هم از جهت مکان؛ این‌ها ا نبیایی بودند که در یک منطقه و برای امتی و در زمان خا صی مبعوث شدند. دسته دوم: انبیایی که قلمروی رسالت آن‌ها از جهت زمان محدود است؛ ولی از جهت مکان جهان‌شمول است؛ این‌ها انبیای اولوالعزم و صاحب کتاب و شریعت هستند که قلمروی رسالت آن‌ها در زمان خودشان سراسر جهان است؛ ولی از جهت زمان موقّت است تا زمانی که پیغمبر اولوالعزم بعدی مبعوث گردد. دسته سوم: انبیایی که قلمروی رسالت آن‌ها از جهت زمان محدود نیست و از جهت مکان هم جهان‌شمول است؛ البته این ویژگی مخصوص به شخص خاتَم است؛ زیرا خاتم انبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله دارای شریعت و آیین جهانی و همیشگی است. «حلال محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، حلال الی یوم‌القیامة و حرامه حرام الی یوم‌القیامة».

• از شاخصه‌های بارز دین اسلام، جهان‌شمول بودن آن است

از شاخصه‌های بارز دین اسلام، جهان‌شمولی، کلیّت و دوام (همگانی و همیشگی) آن است و اختصاص به زمان و مکان خاصی ندارد. ﴿نزّل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً﴾،[6] ﴿وما ارسلناک الا کافة للناس بشیراً ونذیراً﴾،[7] ﴿ان هو الا ذکری للعالمین﴾.[8] لازمه این کلیت و دوام و نیز نیازمندی همیشگی بشر به آن، این است که هیچ‌گاه گرد کهنگی بر آن ننشیند و همیشه تازه باشد.

• امر دوم: آیا وجود عنصری نبی مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در دنیا جاودانه است؟

درباره وجود مقدس رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یک وقت بحث پیرامون حقیقت ملکوتی و وجود نوری آن‌حضرت مطرح است که آیا ذات مقدس ختمی‌مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله محدود به نشئه خاص است؟ آیا برکات وجودی ایشان مربوط به زمان مشخصی است؟ و مانند اینها. در این‌باره در کتاب «تجلّی اعظم» به‌طور مبسوط بحث کرده‌ایم و در این نوشتار محل بحث آن نیست.

و یک‌وقت بحث پیرامون وجود عنصری آن‌حضرت در این نشئه (دنیا) مطرح است. می‌دانیم که این نشئه برای احدی دائمی و ابدی نبوده، خود آن حضرت هم، از این قاعده کلی مستثنی نیست و آیه کریمه ﴿انک میّت وانهم میّتون﴾،[9] این حقیقت را برای ایشان اعلام نموده است. پس عمر شریف ایشان در دنیا موقت و معیّن بود و بعد از بیست و سه سال از پیغمبری، رحلت فرمود.

• امر سوم: پس از ارتحال رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تکلیف محورهای سه‌گانه دین چیست؟

از مباحث گذشته معلوم شد که اسلام دین جهان‌شمول است؛ یعنی همگانی و همیشگی است و آشکار شد که وجود عنصری پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در دنیا جاودانه نیست و نیز معلوم شد که محورهای سه‌گانه دین با حضور رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کامل است و نقصی ندارد.

حال بعد از ارتحال آن‌حضرت، آیا این محورهای اساسی دین به چالش گرفتار نمی‌گردد؟ تکلیف محورهای اساسی دین پس از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چیست؟

محور اول که نزول قرآن و وحی تشریعی است با ارتحال رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ مشکلی در آن پیش نمی‌آید؛ زیرا ثابت شد که هر وحی تشریعی که مربوط به شریعت خاتَم بود، نازل شده است. وحی تشریعی در قالب اصول کلی و قانون اساسی دین، از طرف خدای سبحان فرستاده شده است. از این جهت هیچ کمبودی در انزال وحی تشریعی نیست؛ لذا با ارتحال نبیّ مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، وحی تشریعی منقطع گشت و این پیک وحی پایان یافت.

محور دوم که تبیین و تفسیر دین و حفظ و حراست وحی الهی از هر گونه تحریف است، تاز مانی که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حضور داشتند، به آن مقداری که لازم بود، معارف و احکام دین توسط آن‌حضرت تبیین و تفسیر شده است و همواره وحی الهی از گزند هرگونه تحریف محفوظ و مصون مانده است.

ولی این دین جهان‌شمول، هنوز به سراسر جهان پرتوافکن نشده است و در حوزه خود به مقتضای زمان، هنوز خیلی از تفسیرها و بیان احکام الهی باقی مانده است و از طرفی بعد از ارتحال نبیّ اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، حفاظت و حراست دین، همواره در خطر حوادث است؛ زیرا دین جهان‌شمول نیاز مُبرم به حافظ معصوم دارد. پس تکلیف محور دوم بعد از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چه خواهد شد؟

مسأله امامت درمتن دین نهادینه شده است.

و محور سوم نیز که مربوط به اجرای دین است، اینکه شخص رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم وحی الهی را دریافت می‌کند و هم از طرف خدای سبحان مجری دین است؛ یعنی هم رسول است و هم امام. بعد از ارتحال رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تکلیف این محور اساسی چیست؟ پس اگر مسأله مجری دین در متن اسلام حل نشده باشد، این نیز نقص در دین محسوب می‌گردد؛ پس با وجود نقص در دو محور اساسی دین، بعد از ارتحال پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، دین دچار چالش جدی خواهد شد. قطعاً دینی که ناقص باشد، جهان‌شمول نخواهد بود و قهراً خاتمیت دین زیر سؤال می‌رود. لذا مسأله امامت که در متن دین نهادینه شده است؛ هم کامل کننده دین و هم دلیل خاتمیت اسلام است. اسلام منهای امامت همواره با دو چالش اساسی روبه‌رو است که خاتمیّت دین را به مخاطره می‌اندازد؛ از این‌رو در اواخر عمر شریف پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی مسأله امامت و جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اعلان گردید، این امر مهم به‌عنوان کمال دین و تمام نعمت معرفی شد:

﴿الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلاتخشوهم واخشون الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا﴾.[10]

چند نکته در این مقام از بحث مطرح است:

نکته اول: امروز که جانشینی مقام خاتم انبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله مشخص شد؛ یعنی جریان غدیر، تکلیف محور دوم دین مشخص گردید؛ زیرا امامت، مفسر دین و مبیّن حقایق اسلام و حافظ نوامیس وحی الهی است و محور سوم نیز، از چالش خارج شد؛ زیرا امامت به‌عنوان مجری دین در متن اسلام مطرح گردید. تمام مخالفان اسلام که چشم طمع برای بعد از ارتحال رسول مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله دوخته بودند و چالش‌های مذکور را پیش‌بینی می‌کردند، مأیوس شدند، به‌جهت اینکه طرح مسأله امامت در متن دین، نواقص دین را کامل کرد.

نکته‌دوم: اگرچه غدیر خم صحنه ابلاغ انتصاب امامتِ حضرت وصیّ، امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام از طرف خدای سبحان به‌وسیله رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ ولی مسأله جانشینی پیغمبر یک جریان است، نه یک شخص؛ زیرا اگر فقط انتصاب شخص امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشد، همان چالش‌ها با ارتحال و شهادت آن‌حضرت باقی خواهد ماند؛ لذا غدیر یک جریان ابدی است که تأمین‌کننده جهان‌شمول بودن اسلام است. مسأله امامت است نه فقط امام؛ مسأله امامت است که دین را کامل می‌کند، با مسأله امامت است که دو محور اساسی دین به چالش نمی‌افتد. اشخاص می‌آیند و می‌روند؛ ولی این جریان همواره باقی است.

نکته‌سوم: چه کسی می‌تواند جانشین پیغمبر شود؟ از تحلیل گذشته معلوم شد که ضرورت امامت و جانشینی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای تفسیر وحی الهی و تبیین حقایق و معارف و احکام اسلام و حفظ و حراست دین و اجرای احکام اسلام است[11] و بر این اساس، باید تمام ویژگی‌ها و مشخصات رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را جانشین او باید داشته باشد تا بتواند، مجری دین و ولی مردم بشود. یکی از بارزترین ویژگی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، عصمت اوست. یقیناً جانشین او نیز باید در عصمت همتای خود او باشد؛ و الاّ با اصل فلسفه امامت هماهنگ نیست.

• جریان غدیر، مسأله ابلاغ است؛ نه تعیین و انتصاب

اگر ما معتقدیم وجود مقدس خاتم انبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله، دارای ملکه عصمت کبری است و در حرم امن فهم او، نه جهل و قصور راه می‌یابد و نه هیچ‌گونه سهو و نسیان و غفلت و همچنین در مقام اجرا به‌شکل صحیح و بدون سهو و نسیان در آنچه برای او نازل شده است، عمل می‌کند؛ پس از جهت علمی و عملی از خطا و لغزش، معصوم است و جانشین او نیز باید از چنین مقام منیع برخوردار باشد. چنانکه وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه این امر را تبیین نموده است:

«اری نور الوحی والرسالة واشمّ ریح النّبوّة ولقد سمعت رنّة الشیطان حین نزل الوحی علیه صلی‌الله‌علیه‌وآله فقلت: یا رسول‌الله! ما هذه الرّنّة؟ فقال: هذا الشیطان قد ایس من عبادته انک تسمع ما اسمع وتری ما اری الاّ انک لست بنبی و لکنک لوزیر وانک لعلی خیر».[12]

فرمود: من نور وحی را می‌بینم و نفحه نبوت به مشام من می‌رسد. من صدایی شنیدم، به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتم: این چه صدایی است؟ فرمود: این آه شیطان است؛ وقتی شیطان دید، مردم حجاز مسلمان شدند و توحید در بتکده‌ها جلوه کرد و لا اله الاّ الله جای همه بت‌ها را گرفت، ناله کشید که تمام دسایس من دفع شد، آنگاه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: یا علی! هرچه من می‌بینم، تو هم می‌بینی، هرچه من می‌شنوم، تو نیز می‌شنوی. منتهی نبوت فقط مخصوص من است نه برای تو، دیدن حقایق و اسرار وحی الهی مربوط به ولایت است که هر دو سهیمیم، شنیدن اسرار وحی مربوط به ولایت است که هر دو سهیمیم، آشنای به لقای حق مال ولایت است که هر دو سهیمیم؛ اما در نبوت و رسالت که چهره مردمی است، با هم فرق می‌کنیم. در آن سوی یعنی باطن عالم با هم هستیم و در این سوی تفاوت است.

نکته چهارم: براساس جهان‌بینی توحیدی معلوم شد که همان‌طور که وضع قانون الهی، یعنی وحی باید از طرف خدای خالق متعال باشد، مجری و امام آن نیز، باید از طرف خدای سبحان تعیین و منصوب بشود؛ لذا انتخاب جانشین خاتم‌الانبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله، کار خود آن‌حضرت هم نیست. پیغمبر ولی دین نیست، او رسول و فرستاده خدای سبحان است. از آن‌جهت که رسول است، کار او ابلاغ وحی الهی برای مردم است. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای خود جانشین انتخاب نمی‌کند. بلکه جانشین خود را –که از طرف حق‌تعالی منصوب شده است– به مردم معرفی می‌کند. جریان غدیر مسأله ابلاغ است؛ نه تعیین و انتصاب: ﴿یا ایها الرسول! بلغ ما انزل الیک من‌ربک وان لم‌تفعل، فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس﴾؛[13] خدای متعال می‌فرماید: ما دین را با مسأله جریان امامت کامل کردیم. کار تو ای رسول! فقط ابلاغ است. این شخص یعنی وجود مبارک حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام که در خط اول جریان امامت قرار دارد و امام منصوب از طرف ماست، این انتصاب را باید به مردم ابلاغ کنی.

بعد فرمود: حال با تثبیت امامت، دو محور اساسی دین، یعنی تفسیر و حفظ و حراست و مجری دین بعد از ارتحال رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از خطر هرگونه انحراف و چالش نجات پیدا کرد؛ یعنی دین کامل شد و تا قبل از این، دین کامل نبود. آن‌قدر این مسأله مهم است که اگر این ابلاغ صورت نگیرد و مسأله امامت برای مردم تبیین نگردد، اصل اسلام در خطر جدی قرار می‌گیرد؛ زیرا اگر این دو محور اساسی دین گرفتار چالش شود، اصل وحی الهی هم در مخاطره جدی قرار می‌گیرد؛ یعنی اگر دین تحریف شود، اگر احکام اسلام تفسیر معصومانه نشود، اگر در مقام اجرا، دین متوقف گردد، اصل وحی تشریعی هم که عنوان دین اسلام است، نمی‌ماند؛ لذا فرمود: «وان لم‌تفعل فما بلغت رسالته».

نکته پنجم: مسأله امامت در متن دین نهادینه شده است.

بیان مطلب: مسأله امامت در دین به‌عنوان یک امر جانبی و در حاشیه نیست؛ چه اینکه یک امر اضطراری دینی هم نیست تا در یک شرایط خاص به آن توجه شود؛ بلکه مسأله امامت به‌عنوان اصول دین در متن اسلام نهادینه شده است. این نکته مربوط به مبحث امامت است که باید در محل خود بحث و بررسی شود. اکنون اصولی از مباحث امامت به‌صورت فهرست‌وار در این مقاله طرح می‌شود تا در جای خود تبیین گردد.

• پی‌نوشت‌ها

۱. سوره احزاب(۳۳)، آیه ۴۰؛
۲. سوره قیامت(۷۵)، آیه ۱۶؛
۳. سوره نجم(۵۳)، آیات ۳ و ۴؛
۴. سوره تکویر (۸۱)، آیه ۲۴؛
۵. سوره انعام (۶)، آیه ۳۸؛
۶. سوره فرقان (۲۵)، آیه ۱؛
۷. سوره سبأ (۳۴)، آیه ۲۸؛
۸. سوره انعام (۶)، آیه ۹۰؛
۹. سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۰؛
۱۰. سوره مائده (۵)، آیه ۳؛
۱۱. باید دانست که ضرورت امامت در منظر عرفان اسلامی در دو جنبه ولایت تکوینی و ولایت تشریعی، فوق این سخن‌هاست و باید در محل خود تبیین گردد؛
۱۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲، معروف به خطبه قاصعه؛
۱۳. سوره مائده (۵)، آیه ۶۷.